

خطابه‌های پادشاهان در شاهنامه‌ی فردوسی

فرهاد سلیمانی^۱، احمد فولادی^۲، مهناز سلیمانی^۳، صدیقه هوشمند^۴

۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد واحد کرمان، ایران

Soleimanif1358@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری برنامه ریزی درسی، دانشگاه آزاد خوراسگان، اصفهان، ایران

fooladyahamad@yahoo.com

۳- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد بندرعباس، ایران

Soleimanif1358@yahoo.com

۴- معاون آموزشی دبیرستان دخترانه، شهرستان رودان، ایران

sedegheh.hooshmand@yahoo.com

چکیده

در شاهنامه‌ی فردوسی، موضوعات گوناگونی وجود دارد که اهمیت فراوانی دارند و در این میان «خطابه» یکی از موضوعاتی است که از درخشش ویژه‌ای برخوردار است. خطابه، نقش‌های گوناگونی را در داستان‌های حماسی شاهنامه رقم زده و مضامین مختلفی را به خود اختصاص داده است. در مقاله‌ی پیش رو، «خطابه‌های پادشاهان» در شاهنامه‌ی فردوسی بررسی می‌شود. شاهان در مواقع مختلف و در شرایط گوناگون، شروع به خطابه می‌کردند و مقصود خود را از این طریق به زبردستان منتقل می‌کردند. در شاهنامه اکثر پادشاهان در هنگام جلوس و به تخت نشستن، شروع به سخنرانی می‌کردند و یا درباره عدالت و دادورزی، بخشش به مردمان داد سخن می‌دادند. گاهی نیز قبل از شروع جنگ و یا در حین جنگ به خطابه می‌پرداختند و افراد خود را به کینه‌توزی و خون‌خواهی تشویق می‌کردند. گاه مضمون خطابه‌ها آمرانه بود و شنوندگان ملزم به انجام فرامین شاه بودند و گاهی نیز که لحظه مرگ آنها فرا می‌رسید به وصیت زبردستان و پند و اندرز آنان می‌پرداختند و یا با انجمنی که متشکل از موبدان، خردمندان، پهلوانان و بزرگان بود در امور مختلف مشورت می‌کردند. در این مقاله که به شیوه‌ی کتابخانه‌ای انجام شده و اهمیت آن در شناخت وضع سخنوری در ایران باستان و آشنایی با موضوعات خطبه‌های پادشاهان در شاهنامه‌ی فردوسی است، محور خطبه‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: خطابه، پادشاهان، فردوسی، شاهنامه.

orations kings in Shahnameh ferdowsi

soleimani, farhad¹; foolady, ahmad²; soleimani, mahnaz³; hooshmand, sedegheh⁴

¹ Master of Persian Language and Literature

² PhD student curriculum, Islamic Azad University Khorasgan, Iran.

³ Master student of Persian Language and Literature, Islamic Azad University of Bandar Abbas, Iran.

⁴ Educational Assistant High School for Girls.

Abstract

In Shahnameh, there are various issues that are very important, and the "sermon" is one of the issues that are of special glow. Rhetoric, plan a variety of epic stories of Shahnameh determined and allocated to different themes. In this paper, the "rhetoric of kings" in Shahnameh checked. Kings at different times and in different circumstances, began to lecture, and their purpose was passed through subordinates. In Shahnameh, most of the kings in the accession to the throne, began to lecture them or fairness and justice, forgiveness gave people have spoken. Sometimes, before the war or during the war rhetoric began and people were encouraged to malice and revenge. The theme of his sermons was often autocratic and listeners were required to carry out the king's orders and sometimes they arrived the moment of death to the will of their subordinates and their advice or, an association which consists of Mobeds, sages, pahlavans and the elders of State counsel were different. In this paper that the way library and its importance in understanding the situation orator in ancient Persia and kings in Shahnameh of Ferdowsi's familiarity with the topic sermons, sermons axis is studied.

Keywords: *Rhetoric, Kings, Ferdowsi, Shahnameh.*

Archive of SID

۱- مقدمه

در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل واژهٔ «خطابه»، معانی زیر آورده شده است:

«۱- (مصدر) خطبه خواندن، وعظ کردن ۲- (اسم) سخنرانی، خطیبی ۳- هر چه مفید اعتقاد غیر جازم بود و آن صنعتی است که با وجود وی ممکن باشد اقناع جمهور در آنچه که باید ایشان را بدان تصدیق حاصل آید به قدر امکان. یا فن خطابت. نزد قدما، یکی از بخش‌های علوم منطقیه است» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژهٔ «خطابه»). از نظر زمخشری «خطابه از نظر لغت به معنی ایراد سخن در برابر فرد یا جمع است و «خطبه» به ضم «خاء» نیز به همان معناست. مثلاً گفته می‌شود: *خَطَبَ الخاطِبُ علی المنبرِ خطابهً و خطبةً* (زمخشری، ۱۹۵۳: ۱۴). خطابه در اصطلاح صنعتی است علمی، که به وسیلهٔ آن گوینده، شنونده را به سخن خود اقناع و بر منظور خویش ترغیب می‌کند تا در آن سخن برایش تصدیق حاصل شود.

ارسطو در تعریف خطابه می‌گوید:

«هی قُوَّة تتكلف الإقناعَ الممكنَ فی کلِّ واحدٍ من الامور المُفردة؛ خطابه صنعتی است که توسط آن بتوان در هر امری از امور جزئی، دیگران را در حد امکان، اقناع نمود» (ارسطو، ۱۹۵۹: ۹).

عالمی در کتاب «منطق» در تعریف خطابه آورده است:

«خطابه یا خطبه یا وعظ، سخنی است برای تحریک مردم به انجام یا ترک عملی از طریق تحریک عواطف و اقناع آنها. در واقع، در خطابه پیش از آنکه اندیشه و فکر افراد مورد خطاب باشد، احساسات و عواطف آنها را مخاطب قرار می‌دهند. آیین سخنوری را خطابت می‌گویند» (عالمی، ۳۸۹: ۵۹).

خطابه با تعاریف فوق «یکی از صنعت‌های پنج‌گانه در علم منطق می‌باشد و با تعریف و کاربردی نزدیک به آن در ادبیات از شیوه‌های بلاغت می‌باشد» (همان: ۵۹). بنابراین به طور کلی می‌توان گفت که غرض از خطابه و سخنوری همین دو نتیجه است که شنونده سخن گوینده را بپذیرد و بر منظور او برانگیخته شود. «گوینده‌ای که این فن را به کار می‌برد خطیب و سخنور نامند و سخنی را که این فن در آن به کار برده شود خطبه، خطابه، نطق و گفتار خوانند» (فروغی، ۱۳۸۸: ۹). در ایران باستان، سخن‌رانی از طرف پادشاه در مقابل زیردستان از جمله لشکریان، موبدان، پهلوانان و... معمول بوده است و این امر در شاهنامه فردوسی نیز به وضوح دیده می‌شود. به همین منظور در پژوهش حاضر، خطابه‌های پادشاهان در شاهنامه فردوسی بررسی شده است. این خطابه‌ها در مفاهیم مختلفی مانند جلوس، تشویق به جنگ و کینه‌جویی، مصلحت و چاره‌جویی، پند و نصیحت و... قابل مشاهده است.

۲- خطابه‌های پادشاهان در شاهنامه فردوسی

در شاهنامه فردوسی، خطابه‌های فراوانی از زبان پادشاهان وجود دارد که در آنها پادشاه، برای زیردستان خود سخنرانی می‌کند. موضوعات این سخنرانی‌ها متفاوت است. گاهی اوقات پادشاه، در هنگام جلوس و به پادشاهی رسیدن، شروع به سخنرانی می‌کند و در این هنگام، به قول فردوسی، مردم و جمعی از موبدان، لشکریان و پهلوانان بر وی آفرین می‌خوانند و یا با او هم‌زبان می‌شوند. بعد از به سلطنت رسیدن نیز در امور مختلف دیگری به ایراد خطابه می‌پردازد. مثلاً قبل از جنگ برای لشکریان سخنرانی می‌کند و آنها را به جنگ و کینه‌توزی تشویق می‌کند و در خلال جنگ هم هر جا که نیاز باشد، شروع به سخنرانی می‌کند و درباره موضوعات رخ داده صحبت می‌کند. در مواقع دیگری غیر از جنگ هم خطابه‌های فراوان دیگری در موضوعات مشورت و چاره‌جویی، نصیحت و اندرز، دلجویی کردن و... به چشم می‌خورد. در ذیل، خطابه‌های پادشاهان در شاهنامه فردوسی، با توجه به محتوی و مضمون، به طور جداگانه مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۱-۲- جلوس و تاج‌گذاری

از خطابه‌هایی که در شاهنامه فردوسی وجود دارد، خطابه‌های پادشاهان هنگام جلوس است که از اهمیت زیادی برخوردار است. فردوسی در شاهنامه خود از همان آغاز حاکمیت پادشاهان پیشدادی و اسطوره‌ای که نخستین تشکلهای بشری محسوب می‌شود، اولین حرکت پادشاه را بعد از نشستن بر تخت شاهی، سخنرانی برای درباریان و سپاهیان بیان می‌کند

و این امر، نشان از این واقعیت می دهد که امر سخنوری از قدیمی ترین ایام در ایران، اهمیت خاصی داشته است. مطالب سخنرانی های پادشاهان در شاهنامه، اغلب رهنمودهای سیاسی است و پادشاه در آنها به بیان وظایف خود و شرایط حکومت بر مردم، لزوم پاسداری از عدالت و دادخواهی، جنگاوری و کین خواهی در صورت لزوم می پردازد. علاوه بر رهنمودهای سیاسی، گاهی اوقات در لابه لای خطابه های پادشاهان، درباره مسائل اعتقادی نیز سخن به میان آمده است و در این خطابه ها، درباره لزوم اعتقاد به پروردگار و تبعیت از راه حق سفارش شده است.

در شاهنامه، یکی از شرایط فردی که زمام سلطنت را به دست می گرفت، داشتن فرّه ایزدی و مؤید بودن به تأیید الهی بود؛ از این رو برخی از پادشاهان همانند جمشید، منوچهر، گشتاسپ، داراب، هرمز اول و هرمز دوم و ... سلطنت خود را عطیه ای الهی می دانستند. محتوای خطبه های برخی از پادشاهان به قرار زیر می باشد:

خطابه هوشنگ:

۱- اعلام پادشاهی خود بر هفت کشور ۲- عدالت ورزی ۳- بخشش به مردمان:

جهاندار هوشنگ بر رای و داد	به جای نیاتاج بر سر نهاد
بگشت از برش چرخ سالی چهل	پر از هوش و مغز و پر از رای و دل
چو بنشست بر جایگاه مهی	چنین گفت بر تخت شاهنشاهی
که بر هفت کشور منم پادشا	به هر جا سرفراز و فرمانروا
به فرمان یزدان پیروزگر	به داد و دهش تنگ بستش کمر

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۳)

خطابه جمشید:

۱- اشاره به داشتن فرّه ایزدی ۲- از میان بردن تبهاران و بدکاران:

منم گفت با فرّه ایزدی	همم ششهریاری و همم موبدی
بدان را ز بد دست کوتاه کنم	روان را سلووی روشنی ره کنم

(همان، ج ۱: ۳۹)

خطابه منوچهر:

۱- توصیف شجاعت خود در جنگ ۲- بیان مسائل اعتقادی (اعتقاد به خدا و پرستش او لزوم تبعیت از راه حق) ۳- بیان شرایط حکومت بر مردم (پاسداری از عدالت در جامعه-مهرورزی و پشتیبانی از خوبی ها- برکندن ریشه بدکاران- جنگاوری- تبعیت از راه و رسم فریدون) ۴- تهدید ظالمان و تخطی کنندگان از راه دین و حکومت:

چو دیهیم شاهی به سر بر نهاد	جهان را سراسر همه مژده داد
به داد و دهشن و به مردانگی	به نیکی و پاکی و فرزاندگی
منم گفت بر تخت، گردان سپهر	همم خشم و جنگست و هم داد و مهر
زمین بنده و چرخ یار منست	سر تاجداران شکار منست
همم دین و هم فرّه ایزدی	همم بخت نیکی و دست بندی
شب تار جوینده کین منم	همان آتش تیز برزین منم
خداوند شمشیر و زرینه کفش	فرازنده کاویانی درفش
فروزنده تیغ و برنده تیغ	به کین اندرون جان ندارم دریغ

گه بزم دریا دو دست منست
بدان را ز بد دست کوتاه کنم
گراینده گرز و نماینده تاج
ابا این هنرها یکی بنده ام
به راه فریادون فرخ رویم
همه دست بر روی خندان ز نیم
کزو تاج و تخت ست و زومان سپاه
هر آن کس که در هفت کشور زمین
نماینده رنج، درویش را
بر افراختن سر به بیشی و گنج
همه سر به سر نزد من کافرند
هر آن دین وری کو برین دین بود
وژان پس به شمشیر یازیم دست

دم آتشش از برنشست منست
زمین را به کین رنگ دیبه کنم
فزاینده داد بر تخت عجاج
جهان آفرین را ستاینده ام
نیامان کهن بود گر ما نویم
همه داسستان ها ز یزدان ز نیم
ببدمان امید و ببدمان پناه
بگردد ز راه و بتابد ز دین
زبون داشتن مردم خویش را
به رنجور مردم نماینده رنج
از آهرمن بد کنش بترند
ز یزدان و از منش نفرین بود
کنم سر به سر کشور از کشته پست
(همان، ج: ۱: ۱۳۶-۱۳۵)

خطابه بهرام پنجم (بهرام گور):

۱- دستور به بزرگان کشور در زمینه (پرستش خداوند- نشکستن پیمان الهی- پناهنده شدن به خدا) ۲- حمایت از بزرگان در مقابل بدخواهان ۳- بیان معتقدات خود درباره خدا، اصول دینداری، اعتقاد به بهشت و جهنم و ... ۴- نیندوختن گنجینه های سلطنت ۵- توصیه به بزرگان در پرهیز از حرص ۶- ترحم به زیردستان ۷- پاک کردن کشور از وجود دشمنان ۸- ضرورت تبعیت از فرمان پادشاه ۹- لزوم اجرای عدالت:

چو بر تخت بنشست بهرام گور
پرستش گرفت آفریننده را
خداوند پیروزی و برتری
خداوند داد و خداوند رای
از آن پس چنین گفت کین تاج و تخت
بدویستم اومید و زویم هراس
شما هم بدو نیز نازش کنید
زبان برگشادند ایرانیان
که این تاج بر شاه فرخنده باد
وژان پس کجا آفرین خواندند
چنین گفت بهرام کای سرکشان
همه بندگانیم و ایزد یکی ست
ز بد روز بی بیم داریم تان
بگفت این و از پیش برخاستند
شب تیره بودند با گفت و گوی
به آرام بنشست بر گاه شاه
چنین گفت بهرام با مهتران

به شاهی برو آفرین خواند هور
جهاندار بیبندار بنده را
خداوند آفریننده و کمتبری
خداوند روزی ده رهنم خای
ازو یافتم کافر بنده سخت
و زو دارم از نیکوی همه با سپاس
بکوشید تا عهد بد او نشکنید
که بستیم ما بندگی را میان
همیشه دل و بخت او زنده باد
همه پیش او گوهر افشانند
ز نیک و بد روز دیده نشان
پرستش جز او را سزاوار نیست
به بدخواه حاجت نیاریم تان
برو آفریننده نو آراستند
چو خورشید بر چرخ بنمود روی
برفتند ایرانیان بخوارخواه
که ای نامداران و نیک اختران

به یزدان گراییم و رامش کنیم
بگفت این و اسپ گوان خواستند
سدیگر چو بنشست بر تخت، گفت
به هستی یزدان گواهی دهیم
بهشتست و هم دوزخ و رستخیز
کسی کو نگرود به روز شمار
به روز چهارم چو بر تخت عاج
چنین گفت کز گنج من یک زمان
نیم خواستار سـرای سـپنج
که آنست جاوید، این ره گذار
به پنجم چنین گفت کز رنج کس
به کوشش بجوییم خرم بهشت
ششم گفت: بر مردم زبردست
سپه را ز دشمن تن آسان کنیم
به هفتم چو بنشست گفت: ای مهان
چو با مردم زُفت زُفتی کنیم
هر آن کس که با ما نسازند گرم
هر آن کس که فرمان ما برگزید

بیازیم و دل زین جهان بر کنیم
که بر بارگاهش بیاراستند
که رسم پرستش نباید نهفت
روان را به دیـن آشنایی دهیم
ز نیک و ز بد نیست راه گریز
مر او را تو با دین و دانا مدار
به سر بر نهاد آن پسندیده تاج
نیم شاد کز مردم شادمان
نه از بازگشتن به تیمار و رنج
تو از آز پرهیز و انده مدار
نیم شاد تا باشدم دسترس
خنک آنک جز تخم نیکی نکشت
مبادا که جویم هرگز شکست
بداندیشگان را هراسان کنیم
خرمند و بیـدار و دیده جهان
همی با خردمند جفتی کنیم
بدی بیش بیند از آن کز پدرم
غم و درد رنجش نباید کشید...
(همان، ج ۷: ۳۰۵-۳۰۴)

چنانکه ملاحظه شد، در شاهنامه‌ی فردوسی، پادشاهان در هنگام به سر گذاشتن، وارد انجمنی متشکل از بزرگان، موبدان، پادشاهان و خردمندان می شود و خطبه‌ای را ایراد می‌کند که در آن اصول حکومت و روش حکومتداری خود را بیان می‌دارد. موارد فراوان دیگری درباره خطبه‌های پادشاهان در هنگام جلوس، در شاهنامه فردوسی وجود دارد که در این مقال، فرصت پرداختن به همه‌ی موارد نمی‌باشد. خوانندگان برای مشاهده‌ی موارد دیگر به صفحات زیر از شاهنامه رجوع کنند:

ج ۱، ص ۳۶

ج ۵، صص ۳۷۹-۳۸۱

ج ۶، صص ۳۸۱-۳۷۳-۳۵۴-۳۴۳-۳۴۲-۸

ج ۷، صص ۲۶۵-۲۶۴-۲۶۲-۲۵۹-۲۵۷-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۳-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۷-۲۰۱-۱۹۵-۶

ج ۸، صص ۳۰-۲۹-۱۸-۱۷-۹

ج ۹، صص ۳۰۹-۳۰۵-۲۹۳-۱۲

۲-۲- وصیت

یکی از موضوعات خطابه در شاهنامه فردوسی، وصیت‌هایی است که پادشاهان در هنگام مرگ به فرزند یا جانشین خود و یا بزرگان مملکت کرده‌اند. در این وصایا، هنگامی که مخاطب آنها، فرزند و یا جانشین خود است، به طریقه پند و اندرز، امور مملکت‌داری و طریقه برخورد با دوست و دشمن را به او می‌آموزند و وی را به خردمندی و عدالت‌ورزی و امور دیگری از این قبیل نصیحت می‌کنند و هنگامی که مخاطب آنها بزرگان و یا موبدان هستند، به آنها بی‌وفا بودن دنیا و سپری شدن آن را یادآوری می‌کنند و جانشین خود را به آنها معرفی کرده و از آنها می‌خواهند که پس از او، به دستورات جانشینش عمل کنند.

محتوای برخی از این خطابه ها به قرار زیر می باشد:

وصایای منوچهر به فرزندش نوذر:

۱- عدم دل نهادن به تخت پادشاهی ۲- منتقل شدن پادشاهی بین افراد و به سرعت سپری شدن ۳- توجه به دستورات الهی و عدم سرپیچی از دستورات دین ۴- روی آوردن دشمنان و مقابله با آنان

وَأُورَا پَندها داد از اندازه بـیش
بـرو جاودان دل نبایـد نهـاد
بـه رنج و بـه سختی بیستم میان
بـه رزم اندرون دشمنان ماندم
بـه پندش مرا سود شد هر زیان
همان کین ایـرج نیای بزرگ
بسی شهر کردم بسی باره ها
شمار گذشته شد اندر نهان
درختی که زهر آورد بار و برگ
سپر دم ترا تخت شاهی و گنج
ترا دادم این تاج شاه آزمود
بـه خوشتر زمان باز بایـدت گشت
برآیـد بـرو روز گـاری دراز
که پاکـی نژاد آورد پاک دین
که دین خـدای آورد پاک رای
که نیکـی ازویست و هم زو بدی
نهند از بر تخت ایران کلاه
گهی گرگ بایـد بـدن گاه مـیش
(همان، ج: ۱، ۲۴۸-۲۴۷)

بفرمود تا نوذر آمدش پیش
که این تخت شاهی فسوسست و باد
مرا بر صد و بیست شد سالیان
بسی شادی و کام دل راندم
به فر فریدون بیستم میان
بجستم ز سلم و ز تور سترگ
جهان ویژه کردم ز پتیاره ها
چنانم که گویی ندیدم جهان
نیرزد همی زندگانی به مرگ
از آن پس که بردم بسی درد و رنج
چنان چون فریدون مرا داده بود
چنان دان که خوردی و بر تو گذشت
نشانی که ماند همی از تو باز
نباید که باشد جز از آفرین
نگر تا نتایی ز دین خدای
تو هرگز مگرد از ره ایزدی
وزان پس بیاید ز ترکان سپاه
ترا کارهای درشتست پیش

وصایای گشتاسب به فرزندش بهمن:

۱- توصیه به عدالت و دادورزی ۲- شاد داشتن خردمندان و تنبیه دشمنان ۳- راستی پیشه کردن ۴- سپردن تخت پادشاهی و ثروتها به وی

یکی باد سرد از جگر برکشید
هم از تـازکم آب برتر گذشت
ندیدم بـه گیتی کسی را همال
چـو داد آوری، از غـم آزاد باش
جهان بـر بدانـدیش تاریک دار
بیچـد سـر از کـژی و کاسـتی
از آن پس که بردم بسی گرم و رنج
(همان، ج: ۶، ۳۴۱)

بدو داد پس گنجها را کلید
بدو گفت: کار من اندر گذشت
نشستم به شاهی صد و بیست سال
تو اکنون همی کوش و با داد باش
خردمند را شاد و نزدیک دار
همه راستی کن که از راستی
سپر دم ترا تخت و دیهیم و گنج

وصایای یزدگرد بهرام گور به بزرگان:

۱- بی وفا بودن چرخ و ترخم نکردن او به حال هیچ کس ۲- سپردن تخت پادشاهی به هرمز ۳- اطاعت همگان از دستورات هرمز

بزرگان و دانندگان را بخوانند
چنین گفت کین چرخ ناپایدار
به تاج گرانمایگان ننگرد
کنون روز من بر سر آمد همی
سپردم به هرمز کلاه و نگین
همه گوش دارید و فرمان کنید
اگر چند پیروز با فر و یال
ز هرمز همی بیستم آهستگی
بگفت این و یک هفته زان پس بزیست
اگر صد بمانی و گری بیست و پنج
هر آن چیز کآید همی در شمار
(همان، ج ۸: ۷)

برای مشاهده مطالب بیشتر در این زمینه به صفحات زیر رجوع شود:

ج ۲، صص ۷۵-۷۴

ج ۵، ص ۲۲۶

ج ۶، صص ۴۰۴-۴۰۲-۴۰۱-۳۸۳-۳۵۰

ج ۷، صص ۱۸۲-۱۰۶-۴۴۰-۴۳۹-۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۱۸۳

ج ۸، صص ۱۶۱-۷

۲-۳- مشورت و چاره جویی

مشورت به انسان کمک می کند تا افکار و اندیشه های دیگران، به ویژه صاحب نظران و متخصصان را به یاری طلبد و با قرار دادن افکار و اندیشه های آنان در کنار فکر و نظر خود، بر قدرت، وسعت و عمق اندیشه و بینش خود بیفزاید و از درخشش افکار و اندیشه های دیگران بهره مند شود. در شاهنامه ی فردوسی، مشورت از اهمیت بالا و جایگاه ویژه ای برخوردار است و از موضوعات خطابه های پادشاهان نیز به حساب می آید. در ابیات زیر لهراسپ هنگامی که با سرپیچی فرزندش گشتاسپ مواجه می شود و می بیند که وی خواهان به دست آوردن تخت پادشاهی است، جمعی از خردمندان و زیردستانش را گرد می آورد و با مشورت با آنها، به دنبال پیدا کردن چاره ای برای این کار است:

بیاورد با زین گشتاسپی
ز تاج اندر آویخت پر همای
بیاورد چندان کش آمد به کار
به دل گاه جوی و روان راه جوی
بیچید و شادیش کوتاه شد
ز گشتاسپ چندی سخن ها براند
سر تاجدار اندر آرد به گرد

شب تیره شبیدیز لهراسپی
بپوشید زربفت رومی قبای
ز دینار وز گوهر شاهوار
از ایران سوی روم بنهاد روی
پدر چون ز گشتاسپ آگاه شد
زریر و همه بخردان را بخواند
بدیشان چنین گفت کاین شیر مرد

چه بینید و این را چه درمان کنید

نشانید که این بر دل آسان کنید
(همان، ج: ۶: ۱۵)

برای مشاهده مطالب بیشتر در این مورد به صفحات زیر رجوع شود:

ج ۲، صص ۱۹۴-۱۹۳

ج ۳، صص ۱۴۹-۵۳-۵۲-۳۸-۳۰

ج ۴، صص ۲۷۰-۲۶۹-۱۵

ج ۵، ص ۳۲۹

ج ۶، صص ۳۷۶-۱۵

ج ۸، صص ۴۰۷-۱۶۱-۲۵

۴-۲- مفاخره

مفاخره که از فروع نوع ادبی حماسه به حساب می آید، یکی از بن‌مایه‌های مضمونی شعر فارسی، بلکه ادبیات جهان به شمار می رود و در نزد شاعران، به ویژه از نوع سخن ستایی، به طور چشمگیری وجود دارد و گاهی نیز موضوع سخن شاعری را، مفاخره تشکیل می دهد. در شاهنامه فردوسی، در میان خطابه‌هایی که از زبان پادشاهان وجود دارد، گاهی اوقات مضمون مفاخره مشاهده می شود. در ابیات زیر که از زبان کیکاووس به پهلوانان سروده شده است، خطابه‌ای با مضمون مفاخره وجود دارد. در این ابیات کیکاووس که تصمیم حمله به مازندران را گرفته است، به ستایش خود پرداخته و خود را از پادشاهانی مانند جمشید، ضحاک و کیقباد نیرومندتر دانسته است:

که ما سر نهادیم یکسر به بزم
بگردد برو دشمن پست چیر
فزونم به بخت و فزونم به داد
جهان جوی باید سر تاجور
(همان، ج: ۲: ۷۸-۷۷)

چنین گفت با سرفرازان رزم
جو بر کاهلی پیشه گیرد دلیر
من از جم و ضحاک و از کیقباد
فزون بایدم زان ایشان هنر

در ابیات زیر نیز کاوس در خطاب به زال، که سعی داشته او را از حمله به مازندران منصرف کند، با کمال فخر فروشی

چنین می گوید:

کز اندیشه‌ی تو نییم بی نیاز
فزونست مردی و فردی و درم
که مازندران را نکردند ییاد
جهان زیر شمشیر تیز اندرست
به آهن چه داریم گیتی نهان
گر آیین شمشیر و گاه آورم
وگر برنهم ساو و باژ گران
چه جادو، چه مردان آن انجمن
(همان، ج: ۲: ۸۲)

چنین پاسخ آورد کاوس باز
ولیکن مرا از فریدون و جم
همان از منوچهر و ز کیقباد
سپاه و دل و گنج افزون ترست
چو برداشتی شد گشاده جهان
شومشان یکایک به راه آورم
اگر کس نمانم به مازندران
چنان زار و خوارند بر چشم من

۵-۲- جنگ

جنگ از دیگر موضوعات خطابه‌های پادشاهان در شاهنامه فردوسی است. در این خطابه‌ها، موضوع سخن پادشاه، جنگ است و خطاب به زیردستان، در آغاز جنگ و یا در اثنای جنگ، آنها را به جنگ تحریک و تشویق می‌کند و با سخنان خود، سعی در ایجاد انگیزه فراوان در زیردستانش دارد. به طور مثال: در خطابه زیر که منوچهر خطاب به لشکریانش بیان داشته، آنها را به جنگ با سلم و تور، تشویق می‌کند و بیان می‌دارد که هر کس در این جنگ، افراد دشمن را نابود کند، هم از ناحیه خداوند و هم از ناحیه پادشاه مورد لطف قرار می‌گیرد و چنانچه فردی در این جنگ، شهید شود وارد بهشت می‌شود و گناهانش بخشیده می‌شود:

همان درد کین ست و خون جستن ست
همه در پناه جهاندار بید
بهشتی بود، شسته پاک از گناه
بریزند خون و بگیرند بوم
بمانند بدو فرّه موبدان
ز سالار زور و ز دادار بخت
دو بهره بپیمایند از چرخ شید
اباگرز و با خنجر کابلی
یکی از دگر پای منهد پیش
(همان، ج ۱: ۱۲۱)

بدانید کین جنگ آهن ست
میان بسته دارید و بیدار بید
کسی کو شود کشته زین رزمگاه
هر آن کس که از لشکر چین و روم
همه نیک نامیش تا جاودان
هم از شاه یابید دهبیم و تخت
چو پیدا شود پاک روز سپید
بندید یکسر میان یلی
بدارید یکسر همه جای خویش

در ابیات زیر کیخسرو، به سخنرانی در برابر لشکریان و پهلوانان سپاهش می‌پردازد و آنان را به کین‌خواهی و جنگ با تورانیان چنین تشویق می‌کند:

کس هرگز پی کین نگرده نهان
از آن کین پیشین و روز گهن
زمین پُر ز خون دلیران نبود
بسه زتنار خونین بیند میان
بگرید به دریار و بر جویبار
سر و دست و پایست و پشت و میان
بسه کینه نجبد همی دل ز جای
(همان، ج ۴: ۱۲۱)

بدیشان چنین گفت شاه جهان
ز تور و ز سلم اندر آید سخن
چنین ننگ بر شاه ایران نبود
همه کوه ازین پس چو ایرانیان
همان مرغ و ماهی بریشان بزار
از ایران همه دشت تورانیان
شما را همه شادمانی ست رای

برای مشاهده موارد دیگر در این زمینه رجوع شود به صفحات:

ج ۲، صص ۱۶۰-۱۹۹-۲۰۰

ج ۳، صص ۱۹۷-۱۹۶-۱۸۷-۱۸۲-۱۸۱-۱۷۷-۴۰-۳۹

ج ۴، صص ۲۰۹-۱۵۹-۱۵۷-۱۵۶-۱۲۱-۳۵-۱۹-۱۵

ج ۵، صص ۳۰۲-۳۰۱-۲۸۵-۲۷۷-۲۵۰-۸۹-۸۸-۸۷-۷۹

ج ۶، صص ۳۸۸-۲۴۳-۸۰

۶-۲- آمرانه و دستوری

بخش دیگری از خطابه های پادشاهان در شاهنامه‌ی فردوسی، مضمونی دستوری و آمرانه دارند؛ یعنی پادشاهان در این خطابه‌ها به زیردستان خود درباره‌ی کاری دستور می دهند و آنها را ملزم به انجام فرامین خود می کنند. در خطابه‌ی زیر، افراسیاب به لشکریانش دستور می دهد که نباید رستم فرزندش سهراب را بشناسد تا بدین وسیله، بتواند رستم را به وسیله‌ی سهراب از میان بردارد و پس از او نیز، کار سهراب را بسازد:

که ایمن راز بایسد که ماند نهفت تهمتت بود بی گمان چاره جوی که بندد دل و جان به مهر پدر شود کشته بر دست این شیر مرد ببندید یک شب بـرو خواب را (همان، ج ۲: ۱۸۱-۱۸۰)	به گردان لشکر سپهدار گفت چو روی اندر آرند هر دو به روی پدر را نبایسد که داند پسر مگر کان دلاور گو سـالخورد ازان پس بسـازید سـهراب را
---	--

در جای دیگری که کیخسرو، پهلوانان سپاهش را برای نبرد با دشمن روانه می کند، به همه اعلام می کند که توس فرماندهی سپاه ایران را بر عهده دارد و دیگران موظفند که از دستورات او پیروی کنند:

دمان با درفش و کلاه آمدند که توس سپهد به پیش سپاه به فرمان او بست بایسد میان که سالار اویست و جوینده راه کجا بندها زو گشاید همه (همان، ج ۴: ۳۴-۳۳)	چو لشکر همه نزد شاه آمدند بدیشان چنین گفت بیدار شاه بپایست با اختر کاویان بدو داد مهـری به پیش سپاه به فرمان او بود بایسد همه
---	---

برای مشاهده موارد بیشتر در این زمینه مراجعه شود به صفحات زیر:

ج ۲، صص ۲۳۹، ۲۰۰، ۱۹۹

ج ۳، صص ۱۶۱، ۶۴، ۱۹

ج ۴، صص ۲۸۳، ۱۷۳

ج ۵، صص ۴۰۲، ۲۹۰، ۹۱

ج ۶، صص ۳۹۴

ج ۸، صص ۴۴۸، ۲۵۱

۷-۲- تهدید

برخی دیگر از خطابه‌هایی که از زبان شاهان، در شاهنامه‌ی فردوسی مشاهده می شود، مضمون تهدید دارند. یعنی در این خطابه‌ها، پادشاه خطاب به زیردستانش، از تهدید و ترساندن استفاده می کند. به طور مثال در «داستان سیاوخش»، افراسیاب بعد از اینکه خوابی آشفته را می بیند و آن را به موبدان تعریف می کند، بعد از اینکه معبران، خواب او را شنیدند، آنها را تهدید می کند که اگر کسی از این خواب، اطلاعی حاصل کند، همه آنها را خواهد کشت:

که ای پاک دل نیک پی بخردان ز کس بشـنوم آشـکار و نهـان اگر زین سـخـن بر لب آرند دم (همان، ج ۳: ۵۰)	چنین گفت با نامور موبدان گرین خواب و گفتار من در جهان یکی را نمانم سر و تن به هم
--	--

۸-۲- شکایت

برخی دیگر از خطابه‌های پادشاهان در شاهنامه‌ی فردوسی، مضمون شکایت دارند. در این خطابه‌ها، پادشاه از فرد دیگر به دلایل گوناگون شکایت می‌کند. مثلاً در «داستان گشتاسپ و کتایون» هنگامی که گشتاسپ از پدرش لهراسپ خشمگین می‌شود و به جانب هندوستان می‌رود، لهراسب طی خطابه‌ای به لشکریان، از عمل گشتاسپ و درد و رنجی که نصیب او کرده، اینگونه شکایت کرده است:

همه بودنی پیش ایشان براند
دلیم کرد پُردرد و سر پُرز گرد
شد اندر جهان بی سر و بی همال
ز باغ من آواره شد میوه‌دار
(همان، ج ۶: ۱۱)

ز لشکر جهان‌دیدگان را بخواند
ببینید- گفت- این که گشتاسپ کرد
پیروردمش تا بر آورد یال
بدانگه که گفتم که آمد به بار

در خطابه‌ی دیگری، اردشیر خطاب به نامداران لشکرش، از اسکندر به این علت که نیاکان آنها را کشته و بیداد و ستم را در پیش گرفته شکایت کرده است:

کسه ای نامداران روششن روان
ز فرزانه‌ها و مردم رای زن
چه کرد از فرومایگی در جهان
به بیدادی آورد گیتی به مشیت
به مرز اندرون اردوان شه‌پریار
و زمین داستان کس نگیریم یاد
نمانم به کس نام و تخت بلند
(همان، ج ۷: ۳۳۰)

زبان برگشاد اردشیر جوان
کسی نیست زین نامدار انجمن
که نشنید کاسکندر بد گمان
نیاگان ما را یکاپیک بکشیت
چو من باشم از تخم اسفندیار
سزد گر مر این را نخوانیم داد
چو باشید با من بدین یارمند

۳- نتیجه‌گیری

با تحقیق در شاهنامه و مطالعه خطابه‌های پادشاهان به نتایج زیر دست یافته می‌شود:

پادشاهان در مواقع گوناگون شروع به ایراد خطابه و سخنرانی می‌کردند و مخاطبان آنها، گاهی مردم عادی و گاهی نیز لشکریان و موبدان بودند. در شاهنامه، موضوعاتی که پادشاهان در ارتباط با آنها به خطابه پرداخته‌اند، عبارتند از: ۱- خطابه‌هایی که پادشاهان در هنگام جلوس و به تخت نشستن، ایراد می‌کردند و در آنها درباره مسائل اعتقادی و مسائل سیاسی و برخی مسائل دیگر سخن می‌راندند. ۲- خطابه‌هایی که پادشاهان در لحظه مرگ ایراد می‌کردند و به جانشینان خود وصیت می‌کردند و از آنها می‌خواستند که خردمندی و عدالت‌ورزی را سرلوحه‌ی کارهایشان قرار دهند و به آنها بی‌وفایی دنیا و سپری شدن آن را یادآوری می‌کردند. ۳- خطابه‌هایی که در آنها پادشاهان دیگران را به مشورت می‌طلبیدند و از فکر و اندیشه آنها برای حل مسائل گوناگون یاری می‌طلبید. ۴- خطابه‌هایی که مضمون مفاخره و برتری‌جویی دارند و پادشاهان در آنها به ستایش و تعریف و تمجید از خود می‌پردازد. ۵- خطابه‌هایی که در ارتباط با جنگ ایراد شده‌اند و پادشاه در آنها، زبردستان خود را به جنگ با دشمن و کین‌خواهی تشویق می‌کند. ۶- خطابه‌هایی که مضمون آمرانه و دستوری دارند و پادشاه در این خطابه‌ها به زبردستان خود فرمان می‌دهد و از آنها می‌خواهد که دستورات او را اجرا کنند. ۷- خطابه‌هایی که مضمون تهدید دارند و در آنها پادشاه، زبردستان خود را تهدید می‌کند ۸- خطابه‌هایی که در آنها مضمون شکایت مشاهده می‌شود و پادشاه از دیگران به خاطر مسائل و مشکلاتی که روی داده، گلایه می‌کند.

منابع:

- [۱] ارسطو، ۱۹۵۹م، الخطابیه، به کوشش عبدالرحمن بدوی، بیروت: دارالقلم.
- [۲] دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، « لغت نامه»، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- [۳] زمخشری، جارالله محمود بن عمر، (۱۹۵۳)، اساس البلاغه، به کوشش عبدالرحیم محمود، بیروت: احیاء المعاجم العربیه.
- [۴] عالمی، روح الله، (۱۳۸۹)، منطق، چاپ دوم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی.
- [۵] فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۷)، شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ نهم، تهران: انتشارات قطره.
- [۶] فروغی، محمدعلی، (۱۳۸۸)، آئین سخنوری، چاپ اول، تهران: انتشارات زوآر.

Archive of SID